



گفتگو با فرید اعرابی

زندگی ام را برای موسیقی داده‌ام

به بهانه انتشار آلبوم جدیدش «مرگ خاموش»

اشاره: فرساید اعرابی در موسیقی نیازی به معرفی ندارد. نوازنده، آهنگساز، خواننده و تنظیم کننده‌ی هوی متال وهاردراک، که آلبوم‌های «پنهان» نخستین آلبوم هوی متال ایرانی با کلام (۱۳۸۲)، «سکوت راوی» (۱۳۸۷)، «به رنگ شب» (۱۳۹۱) از او منتشر شده است. چند روز پیش آلبوم چهارم او «مرگ خاموش» در حضور پرشور هوادارانش رونمایی شد. این گفتگو به بهانه انتشار آلبوم تازه فرساید اعرابی شکل گرفته است.

در جلسه رونمایی آلبوم «مرگ خاموش» از زمستان در کارتان سخن گفتید. ذهن طرفدارانتان از این بابت آشفته شد...

نمی‌خواستم مخاطبان خود را ناراحت یا دلسرد کنم. این سخن حاصل یک حرف درونی بود. «پنهان» برای من شروع و بهار بود. آغاز و رفرمی در موسیقی ایران بود. برای نخستین بار کلام مولانا، در قالب موسیقی متال گنجانده شد و جواب گرفت. چند سال بعد «سکوت راوی» و پس از آن «به رنگ شب» گویی تابستان و پاییز بودند و اینک هم «مرگ خاموش» زمستان است. نمی‌خواهم ادای پیرمردها را در بیاورم یا این که جا بزیم. تا آخر ایستاده‌ام. عاشق این نوع موسیقی هستم و زندگی‌ام را برایش گذاشته‌ام. ولی جنس موسیقی‌ای که در آن کار می‌کنم، طوری است که باید همواره با ریف جدید و سولوی جدید بود و باید با تکنیک‌های جدید به روز شد. در شرایط کنونی، نه زمان کافی برای تمرین دارم و نه انرژی لازم را. نمی‌خواهم بگویم آخرین آلبومم است؛ ولی کمی خسته‌ام. اگر انرژی لازم ایجاد شود و پتانسیلی باشد به جلو حرکت می‌کنم و اگر نه، به همین فصل زمستان قانعم.

یعنی به این زودی‌ها کنسرت هم نخواهید داشت؟

در مورد کنسرت، ترجیح می‌دهم که در پاییز و زمستان باشد. چون هم خسته‌ام و هم فصل گرم است و من هم به شدت گرمایی هستم. کنسرت تمرین مفصل می‌خواهد و گروه کامل و چون دو نفر از اعضای گروه از ما جدا شده‌اند این امکان وجود ندارد.

ممکن است درباره این جدایی‌ها توضیح بدهید؟

«هادی کیانی» عزیز که کیبورد پلیر ما بود و همخوان، خارج از کشور هستند و فرزاد فخرالدینی عزیزم هم، که از آغاز کنسرت‌های من همکاری داشت، مشغول کارهای خودش است و می‌خواست آلبوم خودش را جمع کند. من از این بابت بسیار خوشحال هستم و برایش آرزوی موفقیت می‌کنم. با وجود این نقص که در گروه به وجود آمده، باید دو نوازنده انتخاب کنم و این خود پروسه‌ای طولانی دارد. مخصوصاً که این آلبوم جدید است و باید هماهنگی‌های لازم با اداره ارشاد هم انجام شود.

آقای اعرابی در آلبوم تازه شما، نخستین نکته‌ای که برای مخاطباتان تازگی دارد، قطعه آخر آلبوم است. آنجا که

خواننده مهمان این آلبوم، علی مؤمنیان، یکی از ساخته‌های شما را در فضایی تلفیقی با موسیقی ایرانی اجرا کرده است. لطفاً درباره انگیزه‌های شکل‌گیری چنین اثری توضیح دهید.

با علی مؤمنیان عزیز پنج شش سال است که دوست هستیم. پدر من تار و سه تار می‌نواخت و می‌ساخت؛ بنابراین از کودکی با موسیقی ایرانی آشنا بودم؛ اما دنبال این نوع از موسیقی نبودم. از آلبوم «پنهان» که شعر فارسی را برای موسیقی متال انتخاب کردم، موسیقی ایرانی را در نظر گرفتم. شاید استفاده از گام‌های مینورهارمونیک و گام‌های اسپانیس فلامینکو، این فضا را ایجاد می‌کرد که موزیک شرقی باشد و تم مشرق زمین داشته باشد. این فضا کم‌کم در ذهنم پخته شد و در قطعه «نیست شوم» آلبوم «به رنگ شب»، که شعرش از مولانا بود، به صورت سمپل، از تار و دف استفاده کردم. مدام به فکر بودم تا با علی مؤمنیان آشنا شدم. در مسافرت‌های پی‌درپی شمال، با او و دوست نازنینم یدالله قنبری انرژی‌های مثبتی برای آلبوم تازه‌ام می‌گرفتم و یک ریف انتخاب کرده و به صورت سمپل تار و سازهای ایرانی استفاده کرده بودم. دلم می‌خواست در قالب کار تلفیقی ایرانی در فواصل شوری کروم، در یکی از دستگاه‌های ایرانی استفاده اجرا شود. علی مؤمنیان عزیز اصرار داشت که یک خواننده‌ی برند این قطعه را بخواند و من هم به دلیل مسائلی که احتمال داشت این کار برای خواننده‌ی موسیقی ایرانی به همراه داشته باشد نمی‌توانستم اصرار کنم که خودش کار را بخواند. تا این که بالاخره از او خواستم و او افتخار داد که به عنوان خواننده مهمان کار را بخواند. از این بابت بسیار خوشحالم و تصور می‌کنم یک حرکت روبه‌جلو و نو است. این نخستین بار است که یک موسیقی متال و یک خواننده ایرانی کنار هم قرار می‌گیرند. این اتفاق را به فال نیک می‌گیرم و اگر قرار باشد به آلبوم دیگری فکر کنم یا به صورت تک ترک باز هم به این موضوع فکر خواهم کرد.

در آلبوم شما صحبت نفرت از جنگ، خشونت و تنهایی انسان است تا چه حد به تغییر اوضاع با کمک موسیقی و شعر اعتقاد دارید؟

نگاه من به مسائل پیرامونم سطحی نیست. این را مخاطب از انتخاب نوع موسیقی و شعرهایی که می‌خوانم می‌تواند درک کند. عباس روشن زاده عزیز سالهاست که در کنار من نفس می‌کشد و از زیر و بم احساساتم آگاهی دارد. ترانه‌های او زبان حال من است. من در موسیقی‌ام مسائلی را مطرح می‌کنم که ترجمه می‌دهد. جنگ مقوله‌ی کم و سطحی‌ای نیست. در موردش خواندن، گفتن، گالری نقاشی گذاشتن و کتاب نوشتن، نتیجه‌های مهمی در پی دارد. جنگ درد است. اشک یک کودک؛ زیبا نیست. از دست دادن خانواده زیبا نیست. من از جنگ خواننده‌ام چون لطمه جنگ را دیده‌ام. می‌دانم جنگ چیست. می‌دانم که بچه محلم برود و برنگردد چیست. من خود را مدیون بچه‌های جبهه و جنگ می‌دانم. شاید برخی فکر کنند این حرف‌ها برای مجوز است. نه. من پنج سالی یک بار آلبوم یا کنسرت داده‌ام و این وصله‌ها به من نمی‌چسبند. عاشق بچه‌های جنگ هستم و این را با افتخار می‌گویم. درد جامعه درد من است. تنهایی انسان‌های امروزی درد بزرگی است. هر کس سرش در گوشی خودش است و این باعث تجزیه جامعه می‌شود. همه از هم دورند. فضاهای مجازی هم تصنعی هستند. در آلبوم «سکوت راوی» و «آهنگ صفر و یک» خیلی‌ها نمی‌دانستند این صفر و یک چیست. در واقع، کد برنامه نویسی کلیتش با صفر و یک شروع می‌شود و ما به جای کامپیوتر از صفر و یک استفاده کردیم. ترانه‌ای بود که مرحوم محمود استاد محمد سروده بودند. من به معضل دیجیتال، در سال ۸۷ پرداخته‌ام. احساس می‌کنم اگر قرار است حرفی بزنیم باید در راستای کمبودها، دردها و رنج‌ها حرف بزنیم.

و حرف آخر؟

از اعضای گروه از جمله: «نیما نوابور» نوازنده درامز، «محمد نیک» نوازنده گیتار بیس، «هادی کیانی» ضبط و میکس و مستر آلبوم، «عباس روشن زاده» و «محمد مفتاحی» در سرودن ترانه، «علی مؤمنیان» عزیز که افتخار همکاری دادند و خواننده مهمان بودند، «آوا اعرابی» دخترم که اولین تجربه‌اش بود و از این بابت بسیار خوشحالم، «وحید سلیمانی نژاد» برای نواختن کمانچه و «افشین علوی» برای نواختن تار بسیار سپاسگزارم. از «احسان کاویانی» عزیز هم به خاطر طرح جلد آلبوم و اجرای مراسم رونمایی بسیار ممنونم.

از «حمید اسفندیاری» که در آلبوم‌های «سکوت راوی»، «به رنگ شب»، «مرگ خاموش» از من حمایت کرده است بسیار ممنونم. در پایان هم از همه دوستانی که در مراسم رونمایی آلبوم «مرگ خاموش» آمدند و از همه مخاطبانی که همواره به من و گروه انرژی داده‌اند سپاسگزارم.

داستان زیبای آهنگ زندگی



در یکی از روزهای سرد زمستان در یکی از مملات فقیرنشین شهر صبح زود که مردم آن منطقه در حال رفتن به محل کارشان بودند، صدای زیبا و دلنشین ویولن از گوشه فرایه‌ای تویه آنها را به فود جلب کرد. مردم فقیر منطقه که اکثرًا مشاغل مشقت بار و سختی داشتند و گله نامیرانه و بدون حتی کمترین درآمد روزانه، روز را به شب می‌رسانند و ریاضت و کمرسنگی و سختی یژه‌ی هدایی ناپذیر زندگی آنها بود، ناگه‌آگاه به سمت صدای زیبا و مسوکرکننده ویولن جذب شدند.

دیری نپایید که اطراف ویولونیست جوان پر شد از ده‌ها فقیر و گرسنه که از صدای دلنشین ویولن تمام مشقت‌های زندگی فویش را فراموش کرده بودند، صدای آن قدر زیبا و گیرا بود که اشک از گونه‌های پیر و جوان و زن و مرد جاری می‌شد. برای ۲ ساعت تمام سرها، غم و کمرسنگی‌های فود را به عشق، نشاط و مس‌رهایی‌دار.

تنها مردم منطقه نبودند که به این آوای دلپذیر گوش می‌دادند حتی اتوبوس‌کارگران معرن زغال سنگ که از منطقه می‌گذشتند با دیرین ازدهام مردم ایستاد و کارگران بانک‌های پیکر ماها را شردند و همین که طنین آوای ویولن به گوششان رسید، بی اختیار و فارغ از غصه پیریه و تافیر مضور در محل کار سراپا گوش شدند و فاطرات شیرین زندگی‌شان را با هم مرور کردند.

لطفاتی بعد از اهدای آفرین نت‌های ویولونیست و پس از سپری شدن لطفاتی آرا و بی‌صدای ناگهان تشویق توأم با شور و شفق کارگران و مردم برقره ویولونیست جوان شد. وی در حالی که با مردم مشتاق فراهانگی می‌کرد به هر یک از آنها ۱۰ دلار هدیه داد تا برای هر دو نفر از مردم فاطره‌ای به یادماندنی به جا بگذارد. ویولونیست جوان در حالی که با مردم فراهانگی می‌کرد با پشمانی اشکبار و دلی لبریز از عشق و شادمانی آنها را ترک کرد و این در حالی بود که هر بدلیت اهدای او در چند شب پیش، صد دلار به فروش رفته بود.